

بازکاوی مفهوم ولایت در سیاق آیه ۵۵ سوره مائده با تأکید بر پیوستگی آیات

فرهاد احمدی آشتیانی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۹/۲۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱/۳۰)

چکیده

آیه پنجاه و پنج سوره مائده یا آیه ولایت جایگاه بی‌بدیلی در گفتمان اعتقادی شیعه در موضوع ولایت دارد. متکلمان و مفسران شیعه براساس روایات صحیح ذیل این آیه، که در آثار روایی فریقین مآثور است، این آیه را ناظر به امامت امیرمؤمنان علی (ع) دانسته‌اند؛ اما مفسران اهل سنت با تکیه بر وحدت سیاق و پیوستگی معنایی آیات، این موضوع را انکار کرده و مدعای شیعیان را خلاف ظاهر قرآن قلمداد می‌کنند. خدشه‌ای که پاسخ درخوری دریافت نکرده و شیعیان با پذیرش آن، ثقل مباحث خود را بر نقل می‌گذارند. پژوهش حاضر با صحه‌گذاردن بر پیوستگی معنایی سیاق آیه ولایت، نادرستی معانی مطرح شده برای ولایت در این سیاق را نشان می‌دهد و بعد از آن با توجه به قرائن موجود، معنای جدیدی را برای ولایت در این سیاق پیشنهاد می‌کند که هم‌سو با اعتقاد شیعیان در باب ولایت است. براین اساس، "تولی" به معنای طی کردن پلکان به سوی ولی است و "ولی" کسی است که افراد تحت ولایت خود را به سوی ارتفاعات یا اعماقی که در آن قرار گرفته است، سوق می‌دهد. خداوند، اعراب را از اینکه تفکر و فرهنگ خود را از اهل کتاب بگیرند، نهی می‌کند و می‌خواهد تا تنها چشم به او، رسول الله و مؤمنان مطرح شده در آیه ولایت داشته باشند. این معنا روشن می‌سازد که این مؤمنان نمی‌توانند گروهی غیر از اهل بیت باشند.

کلید واژه‌ها: آیه ولایت، اهل کتاب، پیوستگی آیات، تحریف معنایی قرآن، تولی و تبری، تهوک.

۱. بیان مسئله

ولایت از مهمترین موضوعات مطرح در حوزه کلام شیعی است. متکلمان شیعه بیش از هر موضوع دیگری در بحث ولایت دست به قلم‌فرسایی و تألیف آثار برده‌اند و بیشترین مباحثات ایشان با متکلمان سایر فرق اسلامی پیرامون مقوله ولایت شکل گرفته است که خود، حاکی از اهمیت فوق‌العاده این مقوله است. روشن است که گفتمان اعتقادی برون‌مذهبی تشیع، ناگزیر از آن است که شالوده بحث‌های خود را بر ظاهر آیات قرآن قرار دهد و در این مسیر، بهره‌گیری از منابع روایی، آثار تفسیری و شواهد تاریخی مقبول در میان شیعیان، ممکن نیست. از این‌رو تقویت بنیان استدلال‌های قرآنی در موضوع ولایت و کشف مسیرها و روش‌های نوین در تبیین مفهوم ولایت بر اساس ظاهر آیات قرآن، بسیار حائز اهمیت است. ضمن آنکه اتخاذ رویکرد قرآنی در تبیین مفهوم ولایت، تصویری جامع و غنی از ولایت اهل‌بیت(ع) در پیش‌روی معتقدان به آن قرار می‌دهد.

در این راستا، آیه پنجاه و پنج سوره مائده (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)، بیش از سایر آیات قرآن، مورد تمسک مفسران و متکلمان شیعه قرار گرفته است، تا جایی که به آیه ولایت موسوم شده است؛ روایات متعددی در منابع شیعه [نک: ۲۰، ص ۱۲۴؛ ۲۶، ص ۵۹؛ ۳۱، ج ۱، ص ۲۸۸] و اهل سنت [نک: ۴، ج ۳، ص ۱۲۶؛ ۱۷، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ۲۴، ج ۶، ص ۱۸۶]، این آیه را ناظر به امامت و خلافت امیرمؤمنان علی (ع) بعد از رسول‌الله(ص) می‌داند. مفسران شیعه نیز در آثار خود با بهره گرفتن از همین روایات، این آیه را به مسئله امامت ایشان گره می‌زنند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۸؛ ۲۳، ج ۳، ص ۳۲۷]. اما بر سر راه انطباق ظاهر این آیه بر این مفهوم موانعی وجود دارد.

مفسران اهل سنت در مخالفت با این نظریه، دلایل متعددی را بیان می‌کنند که محکم‌ترین این دلایل، وحدت سیاق است. در دیدگاه ایشان، پیوستگی معنایی این آیات، اقتضای کند که ولایت در آیه پنجاه و پنج سوره مائده در همان معنایی به کار رفته باشد که در آیات قبل و بعد از خود به کار رفته است. یعنی ضروری است هر معنایی از ولایت که در آیات پیش و پس از این آیه در ارتباط با اهل کتاب و کفار مورد نهی قرار گرفته است، همان معنا در آیه پنجاه و پنج، مورد سفارش قرار گرفته باشد؛ در این آیات آمده است: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...». روشن است که در آیات حاکی از نهی ولی گرفتن اهل کتاب و کفار توسط

مسلمانان، ولایت نمی‌تواند به معنای "اولی بالتصرف" به کار رفته‌باشد؛ بلکه مراد از آن، نصرت و محبت است؛ لذا آیه پنجاه و پنج سوره مائده نیز در صدد بیان این موضوع است که مؤمنان به‌جای آنکه اهل‌کتاب و کفار را دوست و ناصر خود بگیرند، باید خداوند، رسول‌الله (ص) و مؤمنان را به دوستی و نصرت برگزینند [نک: ۲، ج ۳، ص ۳۳۳؛ ۱۶، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ۲۸، ج ۱۲، ص ۳۸۲].

فخر رازی برخی از آیات سیاق ولایت را از روشن‌ترین براهین قرآنی بر فساد مذهب شیعیان می‌داند [نک: ۲۸، ج ۱۲، ص ۳۸۲] و در تفسیر آیه ولایت، نزدیک به ده اشکال بر اعتقادات شیعیان وارد می‌کند که در صدر آن‌ها، حجیت سیاق و پیوستگی آیات قرار دارد [نک: ۲۸، ج ۱۲، ص ۳۸۳-۳۸۷]. وی بعد از آنکه نظر اهل‌سنت را متکی بر ظاهر قرآن و تنها دلیل شیعیان بر مدعای خود را نقل معرفی می‌کند، به شیعیان طعن می‌زند که ایشان تمسک به خبر واحد را در مقام عمل جائز نمی‌دانند، اما چگونه است که در بحث‌های اعتقادی خود به آن تمسک می‌کنند؟ [نک: ۲۸، ج ۱۲، ص ۳۸۰]

مفسران شیعه با طرح دلایل متقن، بی‌اعتباری بسیاری از احتمالات مطرح از سوی مفسران اهل‌سنت را نشان داده‌اند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۱۹-۳]. اما این خدشه که معنای مطرح از سوی شیعیان با وحدت سیاق این آیات سازگاری ندارد، هنوز پاسخ درخوری دریافت نکرده‌است. گروهی از مفسران شیعه در تفسیر خود از این آیه، متعرض این اشکال نشده‌اند [نک: ۱۸، ص ۱۱۷؛ ۲۳، ج ۳، ص ۳۷۲؛ ۳۴، ج ۲، ص ۴۰۸] و گروهی دیگر اگر چه به این اشکال در کنار سایر اشکالات وارد از سوی مفسران اهل‌سنت اشاره کرده‌اند، اما هیچ پاسخی به آن نداده‌اند [نک: ۲۹، ج ۳، ص ۹۳-۹۶؛ ۳۲، ج ۲، ص ۹۱-۹۳؛ ۳۷، ج ۴، ص ۴۲۴-۴۳۲].

برخی از مفسران شیعه مانند علامه طباطبایی با آنکه در تفسیر خود، حجیت سیاق را بسیار مورد توجه قرار می‌دهد [نک: ۴۳، ص ۶۶-۸۷]، در تفسیر آیه ولایت، سیاق را از حجیت ساقط می‌داند. وی اساساً تفسیر آیات این سیاق را با بیان تردید و توقف در اتصال بین آیات آغاز می‌کند [نک: ۲۲، ج ۵، ص ۶۰۲] و معتقد است آیات این سیاق با شأن نزول‌های متفاوت و جدا از هم، نازل شده‌اند و چون آیات پیرامونی، غرضی غیر از غرض آیات ولایت دارند، وحدت سیاق حاکم نیست و آیات ولایت در سیاق شرکت ندارند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۵-۶]. آیت‌الله جوادی‌آملی نیز با توجه به اینکه واژه "ولی" در آیه ولایت، به‌صورت مفرد و در آیات قبل و بعد از خود، به‌صورت جمع یعنی "اولیاء"

آمده‌است، معتقد است این آیات، دارای یک سیاق نیستند [نک: ۱۰، ص ۲۸-۲۹]. اگرچه پژوهش‌هایی مانند «دستان باز؛ قرائتی دوباره از سوره مائده» و «بررسی ساختار سوره مائده با رویکرد ساختار درختی» با نگاهی ساختاری به خوانش سوره مائده پرداخته‌اند، اما هیچ‌کدام پیوستگی سیاق آیه ولایت در این سوره را مورد توجه قرار نداده‌اند. «واکاوی مفهومی و مصداقی آیه تبلیغ براساس دلالت سیاق»، نیز مقاله‌ای است که پیوستگی سیاق آیه تبلیغ را در سوره مائده، مورد بررسی قرار داده‌است. تتبع صورت گرفته حاکی از آن است که هیچ مقاله‌ای به پیوستگی سیاق آیه ولایت اختصاص داده نشده‌است.

پژوهش حاضر با صحه‌گذاردن بر ضرورت وجود وحدت سیاق و پیوستگی معنایی میان آیه ولایت و آیات پیرامون آن، نخست به نقد دیدگاه مفسران درباره معنای ولایت در این سیاق می‌پردازد و نشان می‌دهد با توجه به ویژگی‌های مطرح برای "ولی" و "تولی"، در این سیاق، هیچ‌کدام از این معانی، قابل پذیرش نیست. بعد از آن با توجه به این ویژگی‌ها و قرائن موجود در سیاق آیه ولایت، معنای جدیدی برای ولایت در این سیاق پیشنهاد می‌دهد. این معنا در تمام آیات این سیاق می‌نشیند و تصویری منسجم از آن ارائه می‌دهد و معلوم می‌سازد که وحدت سیاق بر آیه ولایت و آیات پیرامون آن حاکم است. علاوه بر این، برهانی استوار بر ظاهر آیات قرآن و هم‌سو با مدعای شیعیان در باب مفهوم ولایت در این آیات به دست می‌دهد.

۲. بررسی دیدگاه مفسران درباره مفهوم ولایت در آیه پنجاه و پنج سوره مائده
مفسران برای ولایت در سیاق آیه پنجاه و پنج سوره مائده، سه معنا مطرح کرده‌اند. بررسی این معانی در سیاق آیه ولایت، نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از این سه معنا نمی‌توانند در تمام آیات شامل مشتقات واژه ولایت در این سیاق قرار گیرند و در مجموع، معنایی منطقی و منسجم، مطابق با شأن قرآن و هم‌خوان با واقعیت‌های مسلم تاریخی از این سیاق به دست دهند.

۱.۲. ولایت به معنای دوستی

برخی از مفسران اهل سنت، ولایت در این سیاق را به معنای دوستی و محبت دانسته‌اند [نک: ۲، ج ۳، ص ۳۲۴؛ ۸، ج ۴، ص ۳۳۰]. بعضی از تفاسیر شیعه نیز در آیات این سیاق، به استثناء آیه ولایت، ولایت را به این معنا دانسته‌اند [نک: ۱۸، ص ۱۱۷؛ ۲۲، ج ۶،

ص ۵؛ ۲۳، ج ۳، ص ۳۱۹]. براین اساس، خداوند در آیه پنجاه و یک سوره مائده، مؤمنان را از اینکه نسبت به یهودیان و مسیحیان محبت داشته باشند و با ایشان رابطه دوستانه برقرار کنند، نهی می‌کند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ). در آیه پنجاه و هفت نیز خداوند دایره این نهی را می‌گستراند و علاوه بر اهل کتاب، مؤمنان را از ایجاد رابطه دوستانه با کفار نهی می‌کند. براساس این معنا و با توجه به پیوستگی معنایی آیات، این سیاق از سوره مائده، مسلمانان را از دوستی با اهل کتاب و کفار نهی می‌کند و در مقابل، به دوستی با خداوند، رسول او و برخی از مؤمنان دعوت می‌کند. بدین ترتیب، تمام آیات این سیاق در ارتباط با هم و بر مدار یک موضوع قرار می‌گیرند [نک: ۲۸، ج ۱۳، ص ۳۸۲].

اما دقت در آیات این سیاق، دلایلی را روشن می‌سازد که براساس آن‌ها نمی‌توان ولایت را در این سیاق به معنای دوستی و محبت دانست. خداوند در ابتدای آیه پنجاه و چهار، بعد از طرح موضوع ارتداد قوم از دین، سخن از جایگزینی قومی به جای قوم مرتد به میان آورده است و محبت دو سویه میان خود و این قوم را این‌گونه بیان می‌کند: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ یعنی خداوند در این سیاق، مفهوم دوستی را با واژه "حب" بیان می‌کند. بنابراین، از واژه "ولی"، برای بیان معنایی دیگر بهره می‌برد. اگر مراد خداوند از «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»، نهی مسلمانان از دوستی با یهود و نصارا بود، خداوند باید واژه حب را به کار می‌برد. اینکه خداوند در یک سیاق، دو واژه متفاوت را به کار برده است، حاکی از آن است که با دو مفهوم جدا از هم روبرو هستیم.

از سوی دیگر، خداوند در آیه پنجاه و پنج، ولایت را منحصر به خود، رسول‌الله (ص) و مؤمنان توصیف شده در این آیه دانسته است. روشن است که منحصر دانستن دوستی و محبت به این گروه بی‌معنا است [۳۷، ج ۴، ص ۴۲۳]. سومین دلیل برای مردود دانستن معنای دوستی، آن است که خداوند، نتیجه تولای اهل کتاب را جزو اهل کتاب شدن معرفی می‌کند (مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)؛ اما واضح است که به صرف برقرار بودن رابطه دوستی میان مسلمانان و اهل کتاب، مسلمانان جزو اهل کتاب نمی‌شوند. صرف وجود رابطه مسالمت‌آمیز و بر پایه محبت و دوستی میان دو گروه از انسان‌ها، برای آنکه یکی از دو گروه جزو دیگری شمرده شود، کافی نیست. مصادیق متعددی را می‌توان سراغ گرفت که جمعیت‌های انسانی متنوع از حیث دین، قومیت و فرهنگ، سال‌ها و بلکه

قرن‌ها در یک جغرافیای محدود، به زیست مسالمت‌آمیز و بر پایه محبت خود ادامه داده‌اند و در زمینه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی مروده‌داشته‌اند، اما دین، فرهنگ و آداب و رسوم خود را نیز محفوظ داشته‌اند و همچنان بعد از گذشت قرن‌ها چند گروه مستقل از هم محسوب می‌شوند.

از طرف دیگر، وجود روابط دوستانه برای تأثیرپذیری فرهنگی لازم هم نیست. جامعه بدون پشتوانه‌های غنی فکری و فرهنگی، حتی اگر در حال دشمنی و مبارزه با جامعه برخوردار از فرهنگ و تمدن غنی باشد، در موضع تأثیرپذیری قرار دارد. همچنان که در دوران معاصر بسیاری از ملت‌های مسلمان، کشورهای قدرتمند غربی را دشمن می‌دانند و در عرصه‌های اقتصادی یا نظامی به مبارزه با آن‌ها می‌پردازند، اما در میدان تفکر و فرهنگ از آن کشورهای غربی تأثیر می‌پذیرند و سبک زندگی آن‌ها، روز به روز به سبک زندگی غربی نزدیک‌تر می‌شود. شرط تأثیرپذیری بین جمعیت‌های انسانی، عدم برخورداری از سطح یکسانی از غنای فکری و فرهنگی است.

علاوه بر مطالب فوق، در نظر گرفتن معنای محبت برای ولایت با واقعیت‌های تاریخی نیز هم‌خوان نیست. چرا که اگر دوستی کردن با یهود و نصارا مطلقاً مذموم بود، به‌جای آن باید دشمنی با اهل کتاب مورد توصیه قرار می‌گرفت و اهل کتاب که در مدینه کوچک آن روزگار درون جامعه مسلمانان زندگی می‌کردند، باید از سرزمین مسلمانان رانده می‌شدند تا حداقل دوستی هم بین آنان و مسلمانان واقع نشود. حال آنکه در زمان حیات رسول‌الله (ص) و بعد از آن، بین مسلمانان و اهل کتاب روابط اجتماعی و اقتصادی برقرار بود. رسول‌الله (ص) با محبت و احترام نسبت به اهل کتاب برخورد می‌کردند [نک: ۱۴، ص ۴۴]. اهل کتاب برای رسول‌الله (ص) هدایا می‌آوردند و ایشان آن هدایا را می‌پذیرفتند [نک: ۱۲، ج ۱۷، ص ۲۹۲؛ ۳۳، ج ۵۰، ص ۱۰۷]. رسول‌الله (ص) و امام علی (ع) یهودیان را با عنوان "یا ابا الیهود" خطاب می‌کردند [نک: ۱۱، ج ۱، ص ۲۹۷؛ ۲۱، ج ۲، ص ۳۶۵]، مسلمانان را دعوت به رفتار نیک با اهل کتاب می‌کردند [نک: ۳۱، ج ۳، ص ۵۴۰]، با اهل کتاب مراودات مالی داشتند [نک: ۱۳، ص ۹۱؛ ۱۵، ج ۲، ص ۵۳۷]. یهودیان بسیاری به سبب اخلاق نیک امام علی (ع) مسلمان شدند (فَكَمَّ مِنْ يَهُودِيٍّ قَدْ أَسْلَمَ وَ كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِهِ هُوَ) [۳۸، ص ۱۵۶].

این موارد نشان می‌دهد که اگرچه در زمان‌هایی بین مسلمانان و اهل کتاب درگیری‌هایی صورت گرفته است، اما در غیر آن زمان‌ها بین این دو گروه روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه

وجود داشته است و هیچ منعی از سوی رسول‌الله(ص) در ارتباط با مراودات اجتماعی و تجاری با اهل کتاب در دست نیست. ضمن آنکه اگر معنای دوستی را برای ولایت در این سیاق بپذیریم، بسیاری از اعراب و حکومت‌ها در کشورهای مسلمان، در گذشته و در دوران معاصر آن را رعایت نکردند [نک: ۲۹، ج ۳، ص ۸۷]. امروزه برخی از حکومت‌های مسلمان، یهودیان و مسیحیان را دوست خود گرفته‌اند و شیعیان را دشمن خود می‌دانند.

در آخر توجه به این نکته خالی از فایده نیست که دوستی یک رابطه دو طرفه است. اگر مسلمانان با دوستی با اهل کتاب جزو ایشان شمرده شوند، باید این نتیجه را بگیریم که اهل کتاب نیز به دنبال این رابطه دوستانه جزو مسلمانان خواهند شد. اما با توجه به آیات این سیاق به نظر می‌رسد، تولای اهل کتاب تنها بر مسلمانان تأثیر خواهد گذاشت و بین اهل تولّا و ولیّ، یک رابطه دو سویه متقارن وجود ندارد و این اهل تولّا هستند که از ولیّ خود رنگ می‌پذیرند و در نهایت از او خواهند شد.

۲.۲. ولایت به معنای سرپرستی امور جامعه

در برخی آثار تفسیری، ولایت در این سیاق به سرپرستی امور جامعه معنا شده است. با توجه به این معنا ولیّ کسی است که برای اداره امور دیگری قیام می‌کند و متولّی امور فردی و اجتماعی دیگران می‌شود و در آن امور تصرف می‌کند [نک: ۳۵، ج ۷، ص ۱۲۵]. برخی از مفسران در تمام این سیاق ولیّ را به این معنا دانسته‌اند [نک: ۳۴، ج ۲، ص ۴۰۴؛ ۳۵، ج ۷، ص ۱۱۱]. بسیاری از مفسران شیعه نیز فقط در آیه پنجاه و پنج، ولایت را به این معنا دانسته‌اند [نک: ۲۳، ج ۳، ص ۳۲۷؛ ۲۷، ج ۳، ص ۵۵۹؛ ۳۶، ج ۳، ص ۸۲]. بر اساس این معنا، آیات این سیاق مؤمنان را از اینکه یهود و نصارا را حاکم بر خویش قرار دهند، نهی می‌کند و در مقابل متولّی امور جامعه مسلمانان را خداوند، رسول‌الله(ص) و مؤمنان توصیف شده در آیه ولایت معرفی می‌کند.

اگرچه می‌توان این معنا را مناسب در برخی آیات این سیاق دانست، اما هرگز نمی‌توان آن را در تمام آیات این سیاق به کار بست. به عنوان نمونه، خداوند در این سیاق بعد از نهی از ولیّ گرفتن یهود و نصارا می‌فرماید: "مَنْ يَتَوَلَّهِمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ" [المائده، ۵۱]؛ طبق این آیه، کسانی از مسلمانان که تحت ولایت اهل کتاب بروند، از ایشان خواهند شد. علامه طباطبایی با توجه به این آیه، ولایت در این سیاق را امری می‌داند که سبب پیوستن اهل تولّی به ولیّ می‌شود تا جایی که هر دو یکی شوند [۲۲، ج ۶، ص ۵]. بنابراین

واضح است که نمی‌توان معنای سرپرستی امور جامعه را در این آیه صادق دانست. چرا که اگر گروهی از مسلمانان در جامعه‌ای تحت حکومت سرپرستی اهل کتاب قرا بگیرند - مانند مسلمانانی که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند - از ایشان نمی‌شوند.

دلیل دیگر مبنی بر اینکه ولایت در این سیاق نمی‌تواند به معنای سرپرستی امور جامعه باشد آن است که در صدر اسلام مسلمانان جامعه خود را تحت سرپرستی الله و رسول الله (ص) می‌دانستند و به آن افتخار می‌کردند. اعراب چه قبل از اسلام و چه در سال‌های آغازین اسلام، به سبب خوی تکبر خود حاضر نبودند، تحت سرپرستی اهل کتاب بروند. اگر اعراب می‌خواستند، تحت سرپرستی یهود و نصارا بروند، در دهه‌ها و سده‌های قبل از اسلام می‌رفتند. از آنجا که اعراب در صدد به حکومت رساندن یهودیان و مسیحیان در جامعه خویش نبودند، مراد خداوند از عبارت «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» [المائده: ۵۱]، را نمی‌توان نهدی از حاکم قرارداد اهل کتاب دانست. چرا که اعراب هرگز در صدد این کار نبودند و در این صورت این نهدی خداوند لغو خواهد بود.

از سوی دیگر، واقعیت‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که در سال‌های پایانی حیات رسول الله (ص) که زمان نزول سوره مائده است، اهل کتاب به لحاظ توان اجتماعی، اقتصادی و نظامی نسبت به مسلمانان در موقعیت ضعف قرار داشتند و هرگز خود را به جایگاه حکومت بر جامعه مسلمانان نزدیک نمی‌دیدند. بلکه در آن سال‌ها تمام اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمانان در گوشه‌ای قرار گرفته بودند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۶۱]. در آن زمان یهود و نصارا به دنبال سرپرستی جامعه نبودند، بلکه به دنبال تفرقه‌افکنی و فتنه‌انگیزی بودند. کلام برخی از مؤمنان در آیه پنجاه و سه سوره مائده نیز حکایت از نقش اهل کتاب در پشت صحنه اتفاقات اجتماعی و پیمان‌های نهانی میان ایشان و برخی از مسلمانان دارد (أ هُوَ الَّذِيْنَ أَوْفَىٰ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ)؛ لذا نهدی خداوند از ولی گرفتن ایشان نمی‌تواند ناظر به معنای سرپرستی جامعه باشد.

۳.۲. ولایت به معنای نصرت

ولایت به معنای نصرت، یکی دیگر از معانی مطرح شده برای ولایت در این سیاق است [نک: ۲، ج ۳، ص ۳۲۴؛ ۱۶، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ۲۵، ج ۴، ص ۱۸۹]. ولایت به معنای نصرت، پیمان‌های هم‌کاری یا سوگند بر یاری است که بین دو کشور و دو قبیله برقرار می‌شود که هر یک از دو طرف، طرف دیگر را در هنگام حاجت و نیاز یاری کند [۲۲، ج ۵،

ص ۶۰۵]. بر اساس این پیمان، دو قبیله متعهد می‌شدند که در برابر دشمنان از یکدیگر دفاع کنند. مسئله «هم‌پیمانی» در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به «ولاء» تعبیر می‌شد [۳۷، ج ۴، ص ۴۱۰]. بر اساس این معنا خداوند مؤمنان را از اینکه با یهود و نصارا هم‌پیمان شوند تا به نصرت یکدیگر پردازند و در برابر دشمن مدافع هم باشند، نهی می‌کند و در مقابل به ایشان امر می‌کند تا تنها به نصرت خداوند، رسول او و مؤمنان توصیف شده در آیه پنجاه و پنج امید داشته باشند.

به‌کار بردن این معنا در تمام آیات این سیاق با اشکالاتی روبرو است. ولایت در این سیاق باید به‌گونه‌ای معنا شود که باعث شود تا گروهی به گروه دیگر ملحق شود «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» [المائده: ۵۱]؛ کاملاً روشن است که هم‌پیمان شدن دو گروه برای نصرت و دفاع از یکدیگر باعث نمی‌شود تا دو گروه به هم بپیوندند و یک گروه شوند. علامه طباطبایی بعد از آنکه این معنا را برای این سیاق "مبتذل" می‌خواند [نک: ۲۲، ج ۵، ص ۶۱۰] می‌نویسد:

«ولایت به معنای نصرت باعث نمی‌شده که دو قبیله یکی شوند و از عادات و رسوم و عقاید مخصوص به خود چشم‌پوشند و تابع دیگری گردند. حال آنکه در این آیه ولایت، امری است که عقد آن باعث پیوستن یکی به دیگری است. چون می‌فرماید: هر که از شما ولایت آنان را دارا باشد از ایشان خواهد بود» [۲۲، ج ۶، ص ۵].

علاوه بر این علامه طباطبایی معتقد است، این معنا را نمی‌توان در آیه پنجاه و پنج سوره مائده به‌کار برد؛ چرا که نمی‌توان رسول‌الله (ص) را یاور مؤمنان دانست و خداوند "در هیچ جای قرآن رسول‌الله (ص) را یاور مؤمنان نخوانده است" [۲۲، ج ۶، ص ۶]؛ از سوی دیگر، اهل کتاب در سال‌های پایانی حیات رسول‌الله (ص)، از لحاظ بنیة اجتماعی، اقتصادی و نظامی در موضع ضعف قرار داشتند، لذا هیچ انگیزه‌ای برای اعراب وجود نداشت تا به دنبال بستن پیمان نصرت با اهل کتاب باشند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۶۱].

۳. معنای «ولی» و «تولی» در سیاق آیه ولایت

پس از تنزیه معنای مطرح‌شده برای "ولایت" در سیاق آیه پنجاه و پنج سوره مائده، نوبت به تبیین معنای آن با در نظر گرفتن ویژگی‌های مطرح در آیات این سیاق می‌رسد. "تنزیه معنا" شگردی است که با کنار زدن معنای نادرست، راه را برای دست‌یافتن به معنای صحیح واژه مورد نظر می‌گشاید. در این مسیر توجه به خصوصیات

مطرح برای واژه مورد نظر در سیاق ضروری است.

نخستین خصوصیت معنای ولایت این است که بتوان آن را در تمام آیات این سیاق قرار داد، به گونه‌ای که معنایی منطقی و درست از آیات به دست آید. مترادف نبودن با معنای سایر واژه‌های به کاررفته در این سیاق، ویژگی دوم معنای ولایت است. ویژگی دیگر این است که با واقعیت‌های تاریخی هم‌خوان باشد. یعنی اعراب در صدر اسلام در قبال اهل کتاب به آن مبادرت ورزیده باشند. چرا که در غیر این صورت نهی خداوند از تولی اهل کتاب و وعده به جایگزین کردن قوم لغو می‌نماید.

اما مهمترین ویژگی معنای تولی در این سیاق، که به نظر می‌رسد جمله‌ای کلیدی برای فهم معنای ولایت در این سیاق باشد، جمله «مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» [المائده: ۵۱] است. مطابق این جمله، هر کدام از مسلمانان که نسبت به اهل کتاب تولی داشته باشد، جزو ایشان خواهد شد. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که «تولی» فعلی است که با انجام آن، اهل تولی - که پیش از آن گروهی جدا از ولی یا اولیاء خود هستند - در نهایت جزو اولیاء خویش قرار می‌گیرند.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر گران سنگ خود، برای تنزیه و توضیح معنای تولی در این سیاق، بر این جمله از آیه پنجاه و یک سوره مائده بسیار تأکید دارد [نک: ۲۲، ج ۵، صص ۶۰۸ - ۶۱۰ و ج ۶، صص ۵-۶]. وی معتقد است ولایت در این آیات امری است که باعث الحاق قومی به قوم دیگر می‌شود [نک: ۲۲، ج ۵، ص ۶۰۹] و سبب پیوستن اهل تولی به ولی می‌شود، تا جایی که هر دو یکی شوند [نک: ۲۲، ج ۶، ص ۵].

بر این اساس "تولی" در این سیاق به معنای حرکت و سلوک به سوی ولی، نزدیک شدن به ولی و در نهایت جزو ولی شدن است. ولی کسی است که افراد تحت ولایت خود را به سوی ارتفاعات یا اعماقی که در آن قرار گرفته است، سوق می‌دهد. به عبارت دیگر ولی راهبر یا قافله سالار اهل تولی به سوی ارتفاعات یا اعماق است.

به نظر می‌رسد علاوه بر سیاق آیه ولایت، این معنا در برخی دیگر از فرازهای قرآن از جمله فراز موسوم به "آیه الکرسی" به کار رفته است. در این آیات خداوند خود را ولی مؤمنان می‌خواند «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» [البقره: ۲۵۷]. جمله بعد از این عبارت هر چه باشد در جایگاه بیان رفتار خداوند با مؤمنان به عنوان ولی ایشان قرار دارد «... يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [البقره: ۲۵۷]؛ بنابراین خداوند صفت "ولی" را به خاطر اینکه مؤمنان را از ظلمات اعماق به سوی نور ارتفاعات، حرکت می‌دهد، به خود نسبت داده

است. در همین آیه رفتار طاغوت به عنوان اولیاء کافران، سوق دادن ایشان از نور به سوی ظلماتِ اعماق، معرفی شده است «الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». بنابراین ولی کسی است که اهل تولای خود را از نقطه‌ای به نقطه دیگر ارتفاع می‌دهد یا به عمق می‌کشد.

خداوند در این سیاق یهود، نصارا [المائده: ۵۱] و کفار [المائده: ۵۷] را به عنوان سه گروه از اولیاء منفی معرفی می‌کند و در مقابل سه گانه اولیاء مثبت را معرفی می‌کند «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» [المائده: ۵۵]؛ خداوند در این سیاق مؤمنان را از اینکه پلکان به سوی اولیاء منفی را طی کنند، نهی می‌کند و در مقابل ایشان را دعوت می‌کند تا به سوی اولیاء مثبت حرکت کنند و پلکان به سوی ایشان را طی کنند. بر این اساس در سیاق آیه ولایت با دو نوع ولایت و دو نوع تلاش، تکاپو و طی کردن پلکان به سوی این ولی‌ها مواجه هستیم.

۴. تولای یهود و نصارا در میان اعراب

اما تولای اهل کتاب در بین اعراب در چه زمینه‌ای و چگونه شکل گرفت و چه رفتارهایی حاکی از آن بود؟ اعراب باتوجه به خوی تکبر خود و موقعیت‌های اجتماعی که به تبع ثروت یا ارتباطات قبیله‌ای در جامعه ایجاد کرده بودند، هیچ‌گاه به اهل کتاب اجازه نمی‌دادند که بر جامعه ایشان حکومت کنند. به گواه تاریخ در طول چند سده زیست اهل کتاب در کنار اعراب، اعراب هیچ‌گاه ایشان را در مناسبات اجتماعی و حاکمیتی وارد نکردند. اگر چه اعراب در موضوعات مربوط به حکومت در برابر اهل کتاب می‌ایستادند و گاه این رویارویی به جنگ‌هایی مانند جنگ خیبر ختم می‌شد، اما اهل کتاب را صاحب دانش و تفکر قوی‌تر می‌دانستند و به تبع در مقولات علمی و معرفتی، چشم به‌دهان ایشان دوخته بودند. اعراب از اهل کتاب چهارچوبه تفکر می‌گرفتند، در موضوعات گوناگون نظرات ایشان را جویا می‌شدند و اعمال می‌کردند و در مقام عمل مطابق با سلايق و منویات اهل کتاب عمل می‌کردند.

این فرهنگ اعراب از همان نخستین واقعه در تاریخ اسلام به‌وضوح دیده می‌شود؛ مطابق نقل، بعد از آنکه رسول‌الله (ص) به سبب اولین تجربه وحی به التهاب می‌افتند، برای فهم اینکه چه ماجرای واقع شده است و در قبال آن، چه رفتاری باید داشت، از سوی اطرافیان، نسخه رجوع به اهل کتاب تجویز می‌شود [نک: ۲۴، ج ۳۰، ص ۱۶۱]. در

همان سال‌ها قریش گروهی از نمایندگان خود را به یثرب فرستادند تا درباره نبوت رسول‌الله (ص) از یهود سؤالاتی بپرسند [۴۰، ج ۱، ص ۱۵۳]. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد، رجوع به اهل کتاب جهت پرسش از صدق دعوت پیامبر اسلام (ص) منحصر به قریش نبوده و قبایل دیگر نیز به آن مبادرت می‌ورزیدند [نک: ۵، ج ۳، ص ۱۷۷]. مطابق نقل ابن اسحاق، اهالی یثرب براساس شنیده‌های خود از یهود، دعوت رسول‌الله (ص) به اسلام را پذیرفتند و به یکدیگر گفتند: به خدا قسم این همان پیامبری است که یهود به آمدنش ما را وعده می‌داد، بیایید در ایمان بر آن‌ها سبقت بگیریم [۷، ج ۲، ص ۲۹۲].

گزارش‌های دیگر حاکی است که برخی اصحاب در زمان حیات رسول‌الله (ص) اقدام به فراگرفتن تورات از یهود کرده بودند [نک: ۱۷، ج ۵، ص ۱۴۸]. احادیث "تهوک" نشان از آن دارد که بخش قابل توجهی از اصحاب، تحت مرجعیت علمی و فکری اهل کتاب قرار داشتند^۱. راه یافتن بزرگان یهود و نصارا با عنوان "قصاصون" در جمع مسلمانان به منظور توضیح آیات قرآن در زمان حاکمان بعد از رسول‌الله (ص)، حکایت از تداوم این فرهنگ تا دوران بعد از رحلت رسول‌الله (ص) دارد. حجم قابل توجه اخبار برجا مانده از افرادی مانند کعب الاحبار نشان می‌دهد در بین تمام دانشمندان مسلمان آن روزگار، برای اعراب مهم بوده است که این گروه با توجه به دانش یهودی و نصرانی که از پیش داشته‌اند، درباره آیات قرآن چه می‌گویند.

اعراب با چنین فرهنگی با رسول‌الله (ص) مواجه شدند که مجموعه‌ای عظیم از معارف الهی را بیان می‌کردند و از نزول وحی، ماجرای رسولان گذشته و کتاب‌های آسمانی پیشین سخن می‌گفتند. اعراب خود، دانش و تفکری برای سنجش این مطالب نداشتند. اما در میان ایشان اهل کتاب با این موضوعات آشنا بودند. لذا با توجه به همان فرهنگ خود، در مواجهه با مطالب رسول‌الله (ص) به اهل کتاب مراجعه می‌کردند. کلام وحی و سخنان رسول‌الله (ص) را به ایشان عرضه می‌کردند و از ایشان درباره آن مطالب توضیح می‌خواستند. اهل کتاب نیز مطابق با منافع خود، آیات قرآن و کلام رسول‌الله (ص) را برای اعراب معنا می‌کردند و به ایشان خط‌دهی می‌کردند.

درست پیش از آیات سیاق ولایت، خداوند این ارتباط بین اعراب و اهل کتاب به ویژه

۱. تهوک به معنای سرگردانی و افتادن در امری از روی حماقت و بی‌بصیرتی است. [۳، ج ۶، ص ۲۰؛ ۶، ج ۱۰، ص ۵۰۸] رسول‌الله (ص) به برخی از اصحاب که به دنبال فراگرفتن مطالب از اهل کتاب بودند، فرمودند: أَمْتَهُوْكَوْنَ أَنْتُمْ كَمَا تَهَوَّكْتَ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى؟ [۳۰، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ۳۳، ج ۳۰، ص ۱۷۹].

یهودیان را به روشنی به تصویر کشیده است. مطابق آیه چهل و یک این سوره، یهودیان تنها برای دروغ خواندن آیات قرآن و کلام رسول الله (ص) به این سخنان گوش می‌دادند (سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ). اگر چه امکان تغییر در واژه‌گان آیات قرآن از ایشان سلب شده بود، اما می‌کوشیدند تا معانی عظیم آیات قرآن را بی‌قدر و قیمت جلوه داده و از جایگاه خود منحرف کنند (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ)^۱.

دامنه تأثیرگذاری یهودیان تا آنجا گسترش یافت که دیدگاه خود را به اعرابی که در مسیر تولای ایشان بودند، دیکته می‌کردند و کاملاً خط‌دهی فکری و فرهنگی ایشان را در دست داشتند (إِنْ أَوْتَيْتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا)؛ این عبارت نشان می‌دهد که اعراب به یهودیان رجوع می‌کردند و از ایشان می‌پرسیدند که در برابر رسول الله (ص) چه رفتاری نشان دهند. یهودیان نیز برای اعراب مشخص می‌کردند که در نزد رسول الله (ص) چه چیزهایی را از ایشان بپذیرند و در مقابل کدام سخنان ایشان موضع بگیرند. خداوند در بین تمام فرازهای قرآن این رفتار یهود را درست پیش از طرح مقوله ولایت ذکر می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که اهل کتاب بیش از هر مقوله دیگری به مقوله ولایت، حساسیت ویژه نشان می‌دادند. اهل کتاب در صدر اسلام بسیار کوشیدند تا مفهوم ولایت را از جایگاه صحیح خود منحرف سازند و آن را مفهومی ضعیف جلوه دهند و اعراب را از پذیرش آن به شدت پرهیز دهند. اعراب تحت تولای ایشان نیز، معانی تحریف و تنزل داده شده را اخذ کرده و در گفتمان اعتقادی مسلمانان وارد کردند. این موضوع می‌طلبد تا در بحث معنای ولایت، بسیار محتاطانه ورود کرد و برخورد با معانی تنزل یافته و ضعیف را محتمل دانست.

چنین رفتاری که در یک کلام می‌توان آن را یهودزدگی و نصارا زدگی اعراب نامید که بر اثر ضعف شخصیت و عمیق نبودن تفکر و فرهنگ در میان اعراب شکل گرفته بود، باعث شد تا بر امت مسلمان تنها پوسته‌ای از اسلام باقی بماند و مسلمانان عملاً مانند یهود و نصارا اندیشه کنند، آیات قرآن و معارف ناب و نو اسلام را بر اساس فکر و نظر اهل کتاب تفسیر و تلقی کنند، به موضوعات پیرامون خود مطابق فرهنگ ایشان

۱. طبق آیات سوره مائده، تحریف قرآن به معنای تنزل معانی قرآن، در عین نگاه داشتن ظاهر واژه‌گان آن است. به این معنا، قرآن تحریف شده است. خداوند در ماجرای باب حطه در بنی اسرائیل، تغییر دادن ظاهر کلام را با واژه "تبدیل" بیان کرده است [البقره: ۵۸-۵۹]. بنابراین مناسب است در مباحث علوم قرآنی اصطلاح "تبدیل قرآن" را به جای "تحریف قرآن" به کار برد.

عکس‌العمل نشان‌دهند و براساس آموزه‌های اهل‌کتاب و مطابق با خوش‌آمد ایشان رفتار کنند. یعنی جز ظاهری از مسلمانی، عملاً از ایشان باشند «مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»^۱ [المائده: ۵۱]؛ خداوند در این سیاق از سوره مائده، این تکاپو و سلوک اعراب به سوی یهود و نصارا را "تولاً" می‌نامد و اهل‌کتاب را اولیاء اعراب می‌خواند و سرانجام این تولاً را ارتداد از دین معرفی می‌کند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» [المائده: ۵۴].

امروز نیز بعضی از جوامع مسلمان در قبال یهودیان و مسیحیان در کشورهای غربی چنین رفتاری دارند. در مسائل مختلف بین‌المللی و اجتماعی چشم‌بدهان ایشان دارند و برای نظرات ایشان اهمیت ویژه‌ای قائل می‌شوند. در این جوامع ضعف فرهنگی و شخصیتی زمینه‌ساز آن می‌شود که مسلمانان، یهودیان و مسیحیان را بالاتر از خود بدانند. در موضوعات مختلف جویای نظر و سلیقه آن‌ها باشند و رفتارهای ایشان را تقلید کنند. این همان رفتاری است که خداوند در ابتدای سیاق ولایت، مسلمانان را از آن نهی می‌کند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» [المائده: ۵۱]؛ و به دنبال آن اولیاء حقیقی را معرفی می‌کند «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» [المائده: ۵۵]؛ خداوند مسلمانان را دعوت می‌کند تا وابسته به این اولیاء باشند، دلدادۀ ایشان باشند و از ایشان شخصیت بگیرند.

۵. خوانش پیوسته سیاق آیه ولایت

بر اساس آنچه مطرح شد، می‌توان خوانشی پیوسته از سیاق آیه ولایت ارائه کرد. خداوند در آیه پنجاه و یک مسلمانان را از اینکه یهود و نصارا را ولیّ خود قرار دهند، نهی می‌کند. یعنی از مسلمانان می‌خواهد تا چشم به اهل‌کتاب نداشته‌باشند و تفکر و فرهنگ خود را از ایشان نگیرند. چرا که با طی کردن پلکان به سوی اهل‌کتاب، در نهایت جزو ایشان شمرده می‌شوند «مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»؛ بعد از آن در آیات بعد تبعات تولای یهود و نصارا را ذکر می‌کند. در آیه پنجاه و یک قرار گرفتن در گروه ظالمان و بی‌بهره ماندن از هدایت خداوند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)، در آیه پنجاه و دو نگرانی از حوادث

۱. روایاتی در منابع فریقین که مخالفان امام مفترض الطّاعه [۹، ج ۱، ص ۹۲] و صاحبان بغض نسبت به اهل‌بیت(ع) [۱۹، ج ۲، ص ۵۸؛ ۳۹، ص ۶۳]، یهودی یا نصرانی خوانده شده‌اند، باتوجه به این عبارت قرآنی معنا می‌یابند.

پیش‌رو (يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ) و پشیمانی (فَيُصِيبُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ)، در آیه پنجاه و سه حبط أعمال و خسران (حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ) و در آیه پنجاه و چهار ارتداد از دین (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ)، از جمله تبعات تولای یهود و نصارا دانسته شده است.

بعد از نهی از تولای اولیاء باطل و بیان تبعات آن، اقتضای کلام، معرفی اولیاء حق و تبعه تولای ایشان است. این دو موضوع به ترتیب در دو آیه بعد توضیح داده شده‌اند که نشان‌می‌دهد آیه ولایت کاملاً دقیق و حکیمانه در جایگاه خود درون سیاق قرار گرفته است. خداوند در آیه پنجاه و پنج اولیاء حق را معرفی می‌کند (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) و در آیه پنجاه و شش نیز "حزب الله" شدن را مقصدی معرفی می‌کند که این اولیاء، اهل تولای خود را به سمت آن راهبری می‌کنند (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

در این دو آیه مسلمانان دعوت شده‌اند که به جای آنکه با تولای یهود و نصارا پلکان به سوی عمق را طی کنند و به ولی در اعماق نزدیک شوند، تنها چشم به خداوند، رسول‌الله (ص) و "الَّذِينَ آمَنُوا" داشته‌باشند. چهارچوبه تفکر خود را فقط از ایشان بگیرند. پیوسته جویای نظرات ایشان باشند و به منویات ایشان عمل کنند. پیوسته ارتفاع بگیرند و پلکان قرب به این اولیاء را طی کنند. سرانجام این سلوک به سمت ولی، این است که اهل تولای حزب‌الله خواهند شد که همواره غالب است. در آیات بعد نیز خداوند علاوه بر اهل کتاب، مؤمنان را از تولای کفار نهی می‌کند [المائده: ۵۷] و تبعات آن را گوشزد می‌کند [المائده: ۵۸-۶۳]. براین اساس ولایت در آیه پنجاه و پنج مائده و آیات پیرامون آن دارای یک معنا خواهد بود. معنایی که ضمن آنکه پیوستگی آیات این سیاق را نشان می‌دهد هم‌سو با تلقی شیعیان از مفهوم ولایت است.

در نظر گرفتن چنین معنایی برای مفهوم ولایت در آیه ولایت، جایگاه "الَّذِينَ آمَنُوا" را از سطح نازل دوست یا ناصر مؤمنان که مصادیق بسیاری می‌تواند داشته‌باشد و هرکس می‌تواند مدعی آن شود، ارتقا می‌دهد. بر اساس آنچه گفته شد، "الَّذِينَ آمَنُوا" کسانی هستند که ولایت‌شان در تراز ولایت الله و رسول‌الله (ص) است. به دلیل حصر در ابتدای آیه، بعد از رسول‌الله (ص) از جانب خدا فقط این گروه ولی همه مؤمنان قرار داده شده‌اند. یعنی باید در دوران بعد از رسول‌الله (ص)، تمامی مؤمنان را در ارتفاعات به سوی نور بالا ببرند و امت مسلمان را به حزب‌الله، گروهی که همواره غالب است، تبدیل

کنند. امری که هنوز محقق نشده است.

از سوی دیگر مطابق آیه پنجاه و شش، همه مؤمنان فقط باید اهل تولای این گروه باشند. یعنی پیوسته چشم به ایشان داشته باشند. نوع بینش، تفکر، دین و فرهنگ خود را فقط از ایشان بگیرند. همه مؤمنان باید سعی کنند، عملاً به سمت این گروه حرکت کنند و پلکان قرب به ایشان را بالا روند. بعد از رسول‌الله(ص)، در بین تمام مؤمنان چه کسانی شایسته این جایگاه هستند؟ چه کسانی به خود اجازه ادعای چنین جایگاهی را داده‌اند؟ و این ادعا از جانب چه گروهی پذیرفتنی است؟ اساساً به‌غیر از شیعیان چه کسانی قائل به وجود چنین جایگاهی برای گروهی از انسان‌ها هستند؟ و چه گروهی به غیر از اهل بیت (ع) چنین ادعایی را مطرح کرده‌اند؟ به‌غیر از اهل بیت(ع) چه گزینه دیگری در پیش‌روی بشریت قرار دارد؟

این یهود بود که مفهوم ولایت را از جایگاه خود خارج ساخت و آن را تخفیف و تنزل داد «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» [المائدة: ۴۱] و مسلمانان تحت تولای ایشان نیز آن معنا را از یهود گرفتند و در تفکر و فرهنگ خود وارد کردند و به دنبال آن، دیگران هم از داعیه‌داران ولایت شدند. مسلمانان در سقیفه هنوز جملات رسول‌الله(ص) درباره ولایت امام علی (ع) را در غدیر - که حدود صد روز پیش از آن بود- در یاد داشتند. اما معنای ولایت را به دوست داشتن تحریف کرده بودند. لذا تعارضی میان فرمایش رسول‌الله(ص) و اقدام خود نمی‌دیدند. این فرهنگ را می‌توان در میان برخی طوائف اهل سنت و مسلمانان شمال آفریقا نیز جست. این گروه از مسلمانان به شدت محب اهل بیت(ع) هستند و احادیث فراوانی در ولایت ایشان روایت می‌کنند. اما ولایت را در تمام این احادیث به معنای دوستی اهل بیت(ع) می‌گیرند.

این معنا ضرورت بازبینی و بازتعریف بعضی رفتارها را معلوم می‌سازد. چرا که خداوند در همان سیاقی که دوستی را با واژه "حب" بیان می‌کند، مؤمنان را به "تولای" اهل بیت(ع) دعوت می‌کند و نه "حب". یعنی خداوند رفتاری علاوه بر "حب" را در قبال ایشان طلب کرده است. بنابراین صرف محبت داشتن نسبت به این بزرگواران و انجام رفتارهایی براساس این محبت یا صرف قبول داشتن ایشان به عنوان ولی کافی نیست. بلکه باید به سوی ایشان "تولای" داشت. یعنی ابتدائاً شناخت صحیح و دقیق نسبت به مسیر به سوی این اولیاء را کسب کرد و سپس پلکان به سوی ایشان را طی نمود. مسلماً هر پله از این پلکان معارف، صفات و رفتارهای مخصوص به خود را طلب می‌کند که شناخت و پیاده‌سازی آن‌ها در جامعه ضروری می‌نماید.

۶. نتیجه‌گیری

مفسران برای ولایت در سیاق آیه پنجاه و پنج سوره مائده، سه معنای دوستی، سرپرستی امور جامعه و نصرت را مطرح کرده‌اند. قرائن موجود در این سیاق نشان می‌دهد، هیچ‌کدام از این سه معنا نمی‌تواند در تمام آیات این سیاق قرارگیرد و در مجموع معنایی منطقی و منسجم و هم‌خوان با واقعیت‌های مسلم تاریخی از آن به دست دهد.

در نظر گرفتن قرائن موجود در سیاق آیه ولایت روشن‌می‌سازد که در این سیاق، تولی به معنای طی کردن پلکان به سوی ولیّ و در نهایت جزو ولیّ شدن است. ولیّ نیز کسی است که افراد تحت ولایت خود را به سوی ارتفاعات یا اعماقی که در آن قرار گرفته است، راهبری می‌کند.

اعراب، اهل کتاب را صاحب دانش و تفکر قوی‌تر می‌دانستند و به تبع در مقولات علمی و معرفتی چشم به‌دهان ایشان دوخته بودند و از اهل کتاب چهارچوبه تفکر می‌گرفتند. خداوند در این سیاق از سوره مائده، این تکاپو و سلوک اعراب به سوی یهود و نصارا را "تولیّ" می‌نامد و اهل کتاب را اولیاء اعراب می‌خواند. در مقابل از مسلمانان می‌خواهد تا تنها چشم به او، رسول‌الله(ص) و برخی مؤمنان داشته باشند. پیوسته جویای نظرات ایشان باشند و به منویات ایشان عمل کنند.

مؤمنان مطرح در آیه ولایت کسانی هستند که باید در دوران بعد از رسول‌الله(ص)، تمامی مؤمنان را در ارتفاعات، به سوی نور بالا ببرند و امت مسلمان را به جایگاه حزب الله، گروهی که همواره غالب است، راهبری کنند. از سوی دیگر همه مؤمنان باید بینش، تفکر و دین خود را فقط از ایشان بگیرند و پلکان قرب به ایشان را بالا روند. جز اهل‌بیت(ع) گزینه دیگری به‌عنوان مصداق این گروه شناخته شده نیست.

این معنا ضرورت بازبینی و بازتعریف بعضی رفتارها را روشن می‌سازد. چرا که خداوند در قبال اولیاء حق، تولی را به‌عنوان رفتاری علاوه بر حبّ طلب کرده است. لذا صرف محبت داشتن نسبت به این بزرگواران و انجام رفتارهایی بر اساس این محبت کافی نیست و ضروری است تا جامعه عملاً پلکان به سوی این اولیاء را طی کند.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. آلوسی، سید محمود بن عبدالله (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. جلد ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۳]. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*. محقق: عبدالسلام محمد هارون، جلد ۶، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- [۴]. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. محقق: محمد حسین شمس الدین، جلد ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.
- [۵]. _____ (۱۴۰۸). *البدایه و النهایه*، محقق: علی شیری، جلد ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۶]. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. جلد ۱۰، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
- [۷]. ابن هشام، محمد (۱۳۸۳). *سیره ابن هشام*. جلد ۲، قاهره، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده.
- [۸]. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰). *البحر المحیط فی التفسیر*. جلد ۴، بیروت، دارالفکر.
- [۹]. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). *المحاسن*. قم، دارالکتب الإسلامیه.
- [۱۰]. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳). *ولایت علوی*. قم، اسراء.
- [۱۱]. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵). *اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات*. محقق: علاء الدین اعلمی، جلد ۱، بیروت، اعلمی.
- [۱۲]. _____ (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*. جلد ۱۷، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- [۱۳]. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳). *قرب الإسناد*. قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- [۱۴]. خصبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۹). *الهدایه الکبری*. بیروت، البلاغ.
- [۱۵]. راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله (۱۴۰۹). *الخرائج و الجرائح*. قم، مؤسسه امام مهدی؟.
- [۱۶]. زحیلی، وهبه بن مصطفی (۱۴۲۲). *تفسیر الوسیط*. دمشق، دارالفکر.
- [۱۷]. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*. جلد ۲، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- [۱۸]. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹). *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*. قم، مکتبه محمد الصادق الطهرانی.
- [۱۹]. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸). *عیون أخبار الرضا*. تهران، نشر جهان.
- [۲۰]. _____ (۱۳۷۶). *الأمالی*. تهران، کتابچی.
- [۲۱]. _____ (۱۳۶۲). *الخصال*. قم، جامعه مدرسین.
- [۲۲]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. جلد ۶، قم، جامعه مدرسین دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۳]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. جلد ۳، تهران، ناصر خسرو.
- [۲۴]. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. جلد ۶، بیروت، دارالمعرفه.
- [۲۵]. طنطاوی، محمد سید (۱۹۹۷). *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*. جلد ۴، قاهره، نهضت مصر.
- [۲۶]. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴). *الأمالی*. قم، دارالثقافه.
- [۲۷]. _____ (۴). *التبیین فی تفسیر القرآن*. جلد ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- [۲۸]. فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. جلد ۲۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۲۹]. قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۷). *تفسیر احسن الحدیث*. تهران، بنیاد بعثت.
- [۳۰]. کشی، محمدبن عمر (۱۳۶۳). *اختیار معرفه الرجال*. محقق / مصحح: مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- [۳۱]. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. مصحح: علی اکبر غفاری، جلد ۱، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- [۳۲]. گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸). *بیان السعاده فی مقامات العباده*. بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- [۳۳]. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار*، جلد ۵۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳۴]. مدرسی، محمدتقی (۱۴۱۹). *من هدی القرآن*. جلد ۲، تهران، دار محبی الحسین.
- [۳۵]. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). *تفسیر روشن*. جلد ۷، تهران، مرکز نشر کتاب.
- [۳۶]. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴). *تفسیر الکاشف*. جلد ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۳۷]. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. جلد ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۳۸]. مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۳). *الإختصاص*. قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
- [۳۹]. منتجب الدین، علی بن عبیدالله الرازی (۱۴۰۸). *الأربعون حدیثاً*. قم، مدرسه الإمام المهدی (عج).
- [۴۰]. واقدی، محمدبن سعد (۱۳۷۴). *طبقات*. ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، جلد ۱، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- [۴۱]. آرام، محمدرضا و لایقی، فاطمه (۱۳۹۵). «بررسی ساختار سوره مائده با رویکرد ساختار درختی»، پژوهش نامه قرآن و حدیث، شماره ۱۹، صص ۳۳-۵۷.
- [۴۲]. رابینسون، نیل (۱۳۹۱). «دستان باز؛ قرائتی دوباره از سوره مائده»، پژوهش های قرآنی، شماره ۶۹، صص ۱۵۶-۱۹۰.
- [۴۳]. کلباسی اصفهانی، فهیمه و میرسعید، مصطفی (۱۳۹۴). «روش شناسی علامه طباطبایی در بهره گیری از سیاق در المیزان». *مطالعات روش شناسی دینی*، سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۶۶-۸۷.
- [۴۴]. مؤمنی، عابدین و ضیاءفر، حامد، «واکاوی مفهومی و مصداقی آیه تبلیغ بر اساس دلالت سیاق»، *مطالعات قرآن و حدیث*، شماره ۲۳، صص ۲۹۷-۳۱۸.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی